

پیرامون

روزنامه علمی و ادبی  
پیرامون



سازمان دانشجویان پیشگام  
دانشگاه ملی

تکثیر از:

انجمن دانشجویان و محصلین ایرانی مقیم بریتانیا، عضو پیوسته کنفدراسیون جهانی

(در خدمت جنبش نوین انقلابی خلق‌های جهان)

پیرامون روپز یونیسیم

فهرست

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۵	(۱) مقدمه
۶	(۲) تعریف رویزیونیزم
۸	(۳) پیدایش مارکسیسم
۹	(۴) رویزیونیزم کهن
۱۸	(۵) رویزیونیزم مدرن
۲۶	(۶) تزه‌های رویزیونیستی خروشچف
۳۴	(۷) اشکال جدید رویزیونیزم معاصر
۳۵	توضیحات

## مقدمه

"درمورد آموزش مارکس اکنون همان رخ میدهد که در تاریخ بارها در مورد آموزشهای متفکرین انقلابی و پیشوایان طبقات ستمکش به هنگام مبارزه آنان در راه آزادی رخ داده است. طبقات ستمگر انقلابیون بزرگ را در زمان حیاتشان همواره در معرض پیگرد قرار میدادند و از آموزشهای آنها با خشمی بس سبانه، کینه‌ای بس دیوانه‌وار وسیلی از اکاذیب و افتراآت کاملاً گستاخانه استقبال مینمودند. پس از مرگ آنها کوششهایی بعمل میآمد تا بنهای بی‌زیانی از آنان بسازند و آنها را باصطلاح تقدیس کنند. شهرت معینی برای نام آنها بمنظور تسلی طبقات ستمکش و تحمیق آنان قائل شوند و درعین حال این آموزش انقلابی را از مضمون تهی سازند. برندگی انقلابی آنها زایل و خود آنها مبتذل کنند. درمورد یک چنین "عمل آوردن" مارکسیسم اکنون بورژوازی و اپورتونیستهای داخل جنبش کارگری با یکدیگر همداستانند. جنبه انقلابی این آموزش و روح انقلابی آنها فراموش میکنند و محو و تحریف مینمایند. به آن چیزی را که برای بورژوازی پذیرا بوده و یا پذیرا بنظر میرسد اهمیت درجه اول میدهند و آنها تجلیل میکنند." (۱)

مادر این مقاله کوتاه بر آن نیستیم که رویزیونیسم را بطور همه‌جانبه و در کلیه سطوح مورد بحث و تدقیق قرار دهیم بلکه سعی در این است که رویزیونیسم را با استناد به متون کلاسیک مارکسیستی - لنینیستی تا آنجا که در توان داریم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. برخود ما با رویزیونیسم در مقاله حاضر برخوردی تاریخی می‌باشد بدین معنی که کوشش کرده‌ایم پیدایش - رشد و توسعه رویزیونیسم و نیز اشکال مختلف آنرا بررسی نموده و همچنین نمایندگان برجسته و عمده آنرا در مقاطع مختلف جنبش کمونیستی جهانی معرفی نمایم.

## تعریف رویزیونیسم

رویزیونیسم عبارتست از تجدیدنظر در اصول اساسی و جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم.

ضروری میدانیم که پیرامون تعریف فوق توضیحاتی چند داده شود.

رویزیونیسم میخواهد مبانی انقلابی مارکسیسم - لنینیسم را بکناری نهاده و آنرا بصورت زائده رفورمیستی علوم اجتماعی بورژوائی ارائه دهد به بیان دیگر رویزیونیسم تجدیدنظر در روح انقلابی و خروشنده مارکسیسم - لنینیسم است. رویزیونیسم درصداست که ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی را از اصول بنیادی و جهانشمول خود محروم ساخته و روح ستیزندگی آنرا خنثی سازد.

آیا هر نوع تغییر در آموزشهای آموزگاران پرولتاریای جهانی را باید تحت عنوان رویزیونیسم مورد بررسی قرارداد؟ خیر - گفتیم که رویزیونیسم عبارتست از تجدیدنظر در اصول اساسی و جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم نه‌رتغییری را. لنین رهبر انقلاب سوسیالیستی پرولتاریای شوروی پیرامون مسائلی از قبیل حزب و امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور واحد نظریاتی مطرح کرده‌است که امروزه مورد استفاده هر حزب و یاتشکل مارکسیستی - لنینیستی میباشد. آیا لنین را میبایست بعنوان یک رویزیونیسم معرفی نمود؟

تعریف روزیونیسم / ۷

هیچ انقلابی واقعی را سراغ نداریم که چنین وصله ناجوری را به لنین بچسباند بلکه این روزیونیستهای بین‌الملل دوم (۲) بودند که درصدد برآمدند برای حفظ منافع بورژوازی و درهم کوبیدن نبرد کارگران جهان بر علیه بورژوازی لنین را روزیونیست بدانند - ولی حقانیت نظریات لنین در پراتیک مبارزاتی پرولتاریای جهان باثبات رسیده و نظریات روزیونیستهای بین‌الملل دوم با تمام هو و جنجالهای مرتجعانه‌شان به‌زباله‌دانی تاریخ سپرده شد. باید بین تجدید نظر در اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم و تطبیق خلاق آن با شرایط ویژه هر جامعه - بین خنثی کردن روح توفنده و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و تکامل و غنا بخشیدن به آن تفاوت قائل شویم. مارکسیسم - لنینیسم مجموعه‌ای از آیه‌های آسمانی خشک و مقدس نبوده - بلکه با توجه به شرایط ویژه هر جامعه باید درصدد انطباق خلاق آن با ویژگیهای اقتصادی - اجتماعی آن جامعه برآمده - و کوشید که روح ستیزنده و پرخروش آنرا همواره از گزند انحرافات و گرایشات بورژوازی مصون داشت.

## پیدایش مارکسیسم

در هر فرماسیون اقتصادی - اجتماعی طبقاتی - همیشه دو طبقه عمده وجود دارد که یکی صاحب وسائل تولید بوده و دیگری از مالکیت وسائل تولید محروم می‌باشد. فرماسیونهای برده‌داری - فئودالی - سرمایه‌داری همه و همه نظامهای طبقاتی بوده که به ترتیب طبقات عمده برده‌دار و برده - فئودال و رعیت - سرمایه‌دار و کارگر را در خود جای داده‌اند. با پیدایش نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی طبقه جدیدی بنام پرولتاریا یا بعرضه تاریخ نهاد - طبقه‌ای که در تضاد با طبقه حاکم نظام مذکور یعنی بورژوازی می‌باشد - زیرا که بورژوازی با مالکیتی که بر وسائل تولید دارد پرولتاریا - این طبقه تولیدکننده بلاواسطه نعم مادی را استثمار نموده و آنرا به‌زنجیر میکشد. تضاد اصلی نظام سرمایه‌داری از همینجا برمیخیزد. با رشد طبقه کارگر و شدت یافتن تضاد آن با بورژوازی میبایست نمایندگان تئوریک این طبقه نیز با بعرضه نهاد و علم رهایی این طبقه دوران‌ساز را تدوین نمایند. علمی که از دل مبارزات کارگری بیرون آمده و زائیده افکار خیرخواهانه یک فرد و یا یک گروه نمی‌باشد. علم رهایی طبقه کارگر زائیده شرایط عینی‌ای می‌باشد که از ذهن و شعور انسانها استقلال داشته و بعبارت دیگر محصول شرایط جدید تاریخی می‌باشد. شدت یافتن تضاد کار و سرمایه و اوجگیری مبارزات پرولتاریای اروپا در اواسط قرن نوزدهم میلادی ضرورتاً میبایست به‌دنیال خود علم رهایی طبقه کارگر را می‌آفرید. کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) و فردریک انگلس (۱۸۱۵-۱۸۸۰) بنیانگذاران این علم می‌باشند.

## رویزیونیسم کهن

بورژوازی با پیدایش مارکسیسم بزودی دریافت که با دشمنی سرسخت روبرو می‌باشد لذا میبایست بهرطریق که شده است برای درهم کوبیدن آن همه نیروهای خود را بسیج مینمود. نبرد بی‌امان طبقه‌کارگر در صحنه ایدئولوژیک با بورژوازی خود بیانگر تضاد آشتی‌ناپذیر این دو طبقه است. مارکسیسم میبایست کلیه اندیشه‌های بورژوائی را درهم کوبیده و به‌همین علت از بدو پیدایش خود تاکنون با اشکال مختلف ایدئولوژی بورژوائی به‌مصاف پرداخته است - مصاف با دشمنی که در هر زمان خود را به شکل و قیافه ویژه‌ای نمودار ساخته است.

در نیمه نخست دهه ۱۸۴۰ مارکس با ایدئالیستهای پیرو هگل (گرایان چپ) به‌مصاف پرداخته و تسویه حساب قطعی را با آنها نمود. در اواخر دهه ۱۸۴۰ مارکس و انگلس با پرودون (سوسیالیست فرانسوی که رهبری سوسیالیستهای فرانسه را عهده‌دار بود) در کتاب خود به‌نام "فقر فلسفه" که پاسخی به کتاب فلسفه فقر پرودون بود توانستند بی‌پایگی افکار پرودون را برملا سازند.

در دهه ۶۰ قرن نوزدهم بنیانگذاران سوسیالیسم علمی با آنارشیستها که جنبش کارگری را به بیراهه می‌گشانند بمبارزه برخاستند. مارکس و انگلس

۱۰ / پیرامون رویزیونیسم

در دهه ۷۰ قرن نوزدهم بایک معلم آلمانی بنام دورینگ به‌جدال پرداخته و توانستند بنحو شایسته‌ای این‌بار نیز از پرولتاریا دفاع نمایند. در اواخر دهه ۷۰ قرن نوزدهم مارکسیسم براكتر ایدئولوژیهای بورژوائی غلبه کرده و توانست اعتبار خود را در جنبش کارگری تثبیت نماید.

تا این مقطع تاریخی بورژوازی بنحوی عریان و مستقیم کمر بتخریب ایدئولوژی طبقه کارگر بسته بود. از دهه ۴۰ تا ۷۰ قرن نوزدهم بورژوازی در مصاف مستقیم و با قبای بورژوازی میخواست به جنگ تئوریک با پرولتاریا بپردازد - و دیدیم که چگونه در این مبارزه ضعف و ناتوانی خود را برملا ساخت. از این پس بورژوازی دریافت که بهترین راه مبارزه با مارکسیسم پذیرفتن آن و نفوذ در جنبش کمونیستی است. بورژوازی از این مرحله به‌بعد میکوشد قبای مارکسیسم را به‌تن کند و به‌بهانه تطبیق خلاق اصول مارکسیسم با شرایط ویژه در احکام و قوانین عام و اساسی آن تجدیدنظر نماید. بدین‌سان رویزیونیزم و یا تجدید نظرطلبی در جنبش کمونیستی یا بعرضه وجود نهاد. لنین میگوید: "دیالکتیک تاریخ به‌گونه‌ای است که پیروزی مارکسیسم در زمینه تئوری دشمنان آن را وامیدارد قبای مارکسیسم به‌تن کنند. لیبرالیسم که از درون پوسیده است می‌کوشد که در قالب اپورتونیزم سوسیالیستی جانی تازه بگیرد." (۳)

در اینجا باید به‌نکته‌ای اشاره کنیم که حائز اهمیت زیادی است. در مسائل اجتماعی فرد عامل تعیین‌کننده نبوده بلکه باید مسائل را از دیدگاهی طبقاتی مورد بررسی قرار داد - زیرا که این افراد نیستند که تاریخ میسازند بلکه افراد خود زاییده تاریخند. برای بررسی رویزیونیزم نیز باید این اصل را فراموش نکرد. ولی اگر ما افراد را محور بحث قرار داده‌ایم باین علت است که اعتقاد داریم که حمله به یک‌گرایش و مبارزه با یک‌انحراف خود بخود از کانال یک فرد یا یک گروه که آن انحراف و گرایش را از نظر تئوریک نمایندگی میکنند میگذرد.

گفتیم که بورژوازی برای حفظ منافع خود به‌هر حال ناچار شد قبای

مارکسیسم را به تن کند - قبائی که به حقه تن نحیف و رنجورش برانزده نیست - بورژوازی قباى مارکسیسم به تن میکند به این امید که با دستور کردن ماهیت اصلی خود شایدانه به نبرد بر علیه مارکسیسم بپردازد. لنین چه خوب گفت: "کائوتسکی ناچار است درست در هر گامی شایدی کند تا ارتداد خود را مستور دارد." (۴) و نیز در همان جا می افزاید: "اکنون کائوتسکی سیر قهقراپی را در پیش گرفته و به بهانه تحلیل اقتصادی با عبارت پردازی مزورانه‌ای درباره ماتریالیسم تاریخی از تبعیت کارگران از بورژوازی دفاع میکند."

پرچم دار رویزیونیزم کهن برنشتاین (۱۹۳۲-۱۸۵۰) از اعضای حزب سوسیال دمکرات آلمان بود - او به بهانه تکامل مارکسیسم - با مارکسیسم به مبارزه پرداخت. لنین برنشتاین را کاملترین نمونه تجدیدنظرطلبی معرفی کرده است - به همین دلیل است که رویزیونیزم را قانون برنشتاینی نیز میخوانند.

پس از مرگ انگلس در سال ۱۸۹۵ کائوتسکی و برنشتاین رهبری بین الملل دوم را به عهده گرفتند و باتمام قوا بر علیه اصول عام و اساسی مارکسیسم به مبارزه پرداختند. این دو مرتد در حوزه سیاسی اصول مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا را کهنه شده اعلام کرده و کوشیدند سازش طبقاتی و گذار مسالمت آمیز را جانشین آنها کنند. در اینجا انحرافات رویزیونیستی این افراد را در حوزه سیاسی مورد بررسی قرار میدهیم. کائوتسکی در کتاب خود (شرایط مقدماتی سوسیالیسم و وظائف حزب سوسیال دموکرات) ادعا میکند که سرمایه داری بطور مسالمت آمیز میتواند تکامل یابد و مدعی میشود که خرد کردن دستگاه سیاسی جامعه سرمایه داری نه تنها هیچ ضرورتی ندارند بلکه باید این دستگاه را تکامل بخشید. برنشتاین میگفت: "وقتی طبقه کارگر و زحمتکشان اکثریت داشته باشند و بتوانند در انتخابات شرکت کنند و نمایندگان خود را به پارلمان بفرستند و در پارلمان اکثریت بدست آورند در واقع هیچ کسی قدرت مقاومت در برابر آنها را نخواهد داشت و فرمانروایان

خود بخود تسلیم میشوند. کائوتسکی در کتاب دیگر خود (انقلاب پرولتری و برنامه آن) میگوید: "بلشویکها به قباله‌ای میمانند که میخواهند با عجله و بزور زنی را که پنج ماهه حامله است وادار کنند بچه خود را بزاید." و نیز میگوید: "هدف ما تصاحب قدرت دولتی از طریق بدست آوردن اکثریت از پارلمان و ارتقاء پارلمان به نیروی کنترل کننده دولت است." (۵)

باتوجه به اظهارات خود کائوتسکی در میابیم که نظرات وی درباره دولت - جنگ طبقاتی و پارلمان بکلی ضد مارکسیستی بوده و هیچ شباهتی به نظریات مارکس و انگلس ندارد. بهتر است نظریات مارکس - انگلس و لنین را درباره مسائل فوق الذکر آورده تا روشن شود که کائوتسکی تا چه حد در دامن بورژوازی در غلتیده و تا چه اندازه به طبقه کارگر خیانت ورزیده است.

لنین در کتاب دولت و انقلاب خود میگوید: "بدون انقلاب قهری تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتاری محال است." (۶) و نیز در همان جا میگوید: "... دولت نمیتواند از طریق زوال جای خود را به دولت پرولتاری (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی (۷) فقط از طریق انقلاب قهری میتواند انجام پذیرد." بازننن در همانجا میگوید: "چگونه میتوان این ستایشنامه انقلاب قهری را که انگلس از سال ۱۸۷۸ تا سال ۱۸۹۴ یعنی تا زمان مرگ خود مصرا نه به سوسیال دموکراتها عرضه میداشت با تئوری زوال دولت در یک آموزش جمع کرد؟

آری نفی جنگ طبقاتی و انقلاب قهر آمیز و نیز ادعای زوال تدریجی دولت از راههای پارلمان تاریستی چیزی جز تجدیدنظر در اصول خدشه ناپذیر مارکسیسم یعنی انقلاب قهر آمیز سرنگونی قهری دولت بورژوازی و خرد کردن این عامل سرکوب بورژوازی نیست. لذا کائوتسکی شایسته هیچ لقبی جز رویزیونیست نیست. مبارکش باد که مستحق است. کائوتسکی همواره در صدد بود که شایدانه دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کند. باشد که منافع بورژوازی این طبقه محکوم به فنا را حفظ کند و نفی دیکتاتوری پرولتاریا این اصل اساسی مارکسیسم چیزی نیست جز رویزیونیزم. لنین میگوید: "مارکسیست

فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد - و وجه تمایز کاملاً "عمیق بین یک فرد خرده بورژوازی عادی (و همچنین بورژوازی بزرگ) بایک مارکسیست در همین نکته است." (۸) و نیز به دنبال آن اضافه میکند: "... و شگرف نیست که وقتی تاریخ اروپا طبقه کارگر را از لحاظ عملی با این مسئله روبرو نمود نه تنها تمام اپورتونیستها و فرمیستها - بلکه تمام کائوتسکیستها (کسانی که بین فرمیسم و مارکسیسم در نوسانند) کوتاه بینان ناچیز و دمکراتهای خرده بورژوائی از آب درآمدند که دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می کنند."

بار دیگر برخورد لنین را با کائوتسکی مورد دقت قرار دهیم. لنین می گوید: "کائوتسکی در مهمترین مسئله تئوریک و سیاسی همه چیز را با هم خلط نموده و در پراتیک به خدمت گذاری بورژوازی تبدیل گردیده. برضد دیکتاتوری پرولتاریا جار و جنجال مینماید." (۹) آری جوهر اندیشه های رویزیونیستی کائوتسکی و همپالکیهایش چیزی جز نفی جنگ طبقاتی - انهدام دولت و جایگزین کردن آن و آشتی طبقات و دیکتاتوری بورژوازی نیست. در زمینه فلسفه و اقتصاد نیز رویزیونیستهای کهن اصول عام و اساسی مارکسیسم را مورد تجدیدنظر قرار داده و تا آنجا پیش رفته اند که حتی نظریه ارزش اضافی را مورد تجدیدنظر قرار داده اند. لنین در کتاب "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" میگوید: آری - آری کائوتسکی مارکسیست و سوسیالیست البته باید در خصوص آرامش و امنیت برای استثمارگران و محتکران غله که مازاد غله را پنهان میکنند - قانون انحصار غله را عقیم میگذارند و اهالی شهرها را به قحطی میکشاندند - آه بکشند و سرشک حسرت جاری سازند. حضرات کائوتسکیستها هنریخ و برها و لونگها و ماکدونالدها و غیره و غیره هم آواز می شدند که "ما همه سوسیالیست و مارکسیست و انترناسیونالیست هستیم ما همواره هوادار انقلاب طبقه کارگر هستیم. فقط... به قسمی که آرامش و امنیت محتکران غله مختل نگردد و این خدمتگزاری پلید در آستان سرمایه داران را ما با استناد مارکسیستی به (پروسه تولید) پرده پوشی مینمائیم"... اگر این

مارکسیسم است پس چه چیزی چاکری در آستان بورژوازی نامیده میشود؟ و نیز لنین در همانجا میگوید: "بجای تحلیل اقتصادی آش درهم جوش و آشفته فکری درجه اولی حاصل آمده است - بجای مارکسیسم - قطعاتی از تعلیمات لیبرالی و موعظه چاکری در آستان بورژوازی و کولاکها حاصل آمده است." به نظریات رویزیونیستی کائوتسکی در زمینه فلسفی اشاره نکرده بلکه تنها با ذکر جمله ای از لنین تفکرات فلسفی کائوتسکی را آشکار میسازیم. لنین در "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" میگوید: "این تحریف دهشتناک مارکسیسم را که بتوسط کائوتسکی این ملالغتی در مارکسیسم انجام گرفته است به چه چیز باید تعبیر نمود؟ اگر بخواهیم از پایه های فلسفی پدیده مزبور سخن گفته باشیم آنوقت مطلب عبارت می شود از جازدن اکلکتیسم و سفسطه جوئی به عوض دیالکتیک - و کائوتسکی هم در این عمل استاد بزرگی است."

آری بعد از مرگ انگلس دیدیم که چگونه بین الملل دوم که باهمت و زحمت فراوان مارکس و انگلس پایه ریزی شده بود توسط مرتدانی چون کائوتسکی و برنشتاین که به مخالفت با پرولتاریا و زحمتکشان برخاسته بودند به سنگری برای بورژوازی مبدل شد. ولی این بار نیز ایدئولوژی درخشان طبقه کارگر توانست در مصافی سهمگین در صحنه اندیشه ها دشمن را به زانو درآورده و چهره بظاهر زیبای این خیانتکاران به پرولتاریا را عریان ساخته و پرچم پیروزی خود را به اهتزاز درآورد. این بار سردمداری این جنگ سرنوشت ساز بعهدہ اولیانوف فرزند راستین خلق روسیه بود و چه شایسته و قهرمانانه از آرمان پرولتاریای جهان به دفاعی جانانه پرداخت. لنین در مبارزه اش بر علیه افکار بورژوائی درون جنبش کمونیستی حتی لحظه ای هم سستی به خود راه نداد و بی رحمانه افکار و اندیشه های ضد کارگری بورژوازی را در هر لباس و قیافه و به هر شکل و فرم که بودند مورد حمله قرار داد و توانست شکست ناپذیری اندیشه های درخشان مارکسیستی را با ثبات رسانده و مارکسیسم را تکامل بخشد. بدین سان در جریان نبرد بی امان پرولتاریا با بورژوازی بلشویسم زائیده شد.



استالین مرد پولادین پرولتاریا چه بجاگفته است که: "لنینیسم - مارکسیسم عصر امپریالیسم است - مارکسیسم عصر دیکتاتوری پرولتاریا."

تاریخ حرکت جاودانه خود را بررسی تکاملی ادامه میدهد. بورژوازی وارد عصر انحصاری شد. بورژوازی به بالاترین مرحله خود یعنی امپریالیسم رسید و امپریالیستها برای تقسیم مجدد جهان به‌ستیز باهم برخاستند. وبه این ترتیب به‌دهه اول قرن بیستم میرسیم. دنیا بین امپریالیستهای کهنه‌کار فرانسه و انگلیس تقسیم شده است. آلمان این امپریالیست نوپا خواهان تقسیم مجدد جهان است. زیرا که از این خون‌ریزها بهره‌ای طلب میکند و امپریالیستهای انگلیس و فرانسه همچون کفتاری حریص بر طعمه نشسته و غورغورکنان دم برزمین میکوبند و حاضر نیستند حتی تکه‌ای هم از این خون بیگران به امپریالیسم نوپای آلمان بدهند. اختلاف بر سر مسئله‌ای جزئی نیست که در پشت درهای بسته بشود با صرف چای و شیرینی واز راه مذاکره حل گردد. طرفین دعوا اهل کوتاه آمدن نیستند. لذا جنگ تنها راه حل نهایی است. شیپور جنگ به صدا درمی‌آید. سرنیزه‌ها، توپها و تانکها از زرادخانه‌های امپریالیستی بیرون کشیده میشود.

"پیش بسوی جنگ برای تقسیم مجدد جهان این است شعار آلمان ناز و امپریالیست. "ملت قهرمان انگلیس - ملت قهرمان فرانسه - برای حفظ منافع امپریالیسم خودی‌بپاخیزید و این است شعار امپریالیستهای انگلیس و فرانسه".

آری تضاد دنیای امپریالیسم به آنتاگنیسم رسیده است. تئوریسینها و مبلغین امپریالیسم در هر کشوری با تبلیغات زهرآگین خود از همه مردم میخواهند که برای باصلاح حفظ کشورشان اسلحه بدست گرفته و به میدان نبرد بروند. لنین مدافع راستین پرولتاریای جهان در این گیرودار با تشخیص دقیق ماهیت جنگ از همه کمونیستها و کارگران خواست که اسلحه خود را متوجه امپریالیسم نموده و جنگ را به انقلاب تبدیل نمایند. سوسیال دموکراتهای اروپائی که دیگر ماهیتشان کاملا روشن شده بود به دامن شوینیسم افراطی و ضدکارگری درافتاده و باتصویب بودجه‌های جنگی

امپریالیستها در پارلمانهای آنچانیشان عملاً "حامی امپریالیسم گشته - خیانت پیشگی خود را به پرولتاریا به‌نحوی عریان به‌منصه ظهور رساندند. لنین در کتاب "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" میگوید: "کائوتسکی منشویکها را بخاطر آنکه روی حفظ آمادگی جنگی ارتش اصرار میورزیدند می‌ستاید و بلشویکها را به‌خاطر اینکه بی‌نظمی ارتش را که بدون آنهم شدید بود شدت میدادند تقبیح مینماید. معنای این سخن ستودن رفورمیسم و تبعیت از بورژوازی امپریالیستی و تقبیح انقلاب و دست کشیدن از آن است." و نیز در همانجا میگوید: "خصلت جنگ - که آیا این جنگ ارتجاعی است یا انقلابی منوط بدان نیست که کی هجوم کرده و دشمن در کشور کی قرار دارد - بلکه منوط بدان است که چه طبقه‌ای اداره امور جنگ را بدست دارد و چه سیاستی بوسیله این جنگ ادامه داده میشود. اگر این جنگ یک جنگ ارتجاعی امپریالیستی است یعنی بدست دو گروه‌بندی جهانی بورژوازی مرتجع امپریالیست جبار و غارتگر اداره میشود - آنگاه هر بورژوازی حتی بورژوازی کشور کوچک به شریک غارتگری تبدیل می‌شود - و وظیفه من نماینده پرولتاریای انقلابی عبارت است از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصر بفردی است از دهشتهای کشتار جهانی. استدلال من نباید از نقطه نظر کشور خود باشد زیرا این استدلال یک کودن بی‌مقدار و خرده بورژوازی ناسیونالیستی است که نمی‌فهمد عروسکی است در دست بورژوازی امپریالیست - بلکه باید از نظر شرکت من در تدارک - در تبلیغات و در نزدیک ساختن انقلاب جهانی پرولتری باشد. این است معنای انترناسیونالیسم و این است وظیفه انترناسیونالیست."

لنین ماهیت واقعی جنگ امپریالیستی جهانی اول و موضع واقعی کمونیستها را به‌نحو شایسته‌ای روشن نموده بود ولی آیا مرتدانی چون کائوتسکی و برنشتاین و سایر رویزیونیستهای کهن که ادعای طرفداری از طبقه کارگر را داشتند وظیفه انترناسیونالیستی خود را انجام دادند؟ خیر آنها با حمایت از بورژوازی امپریالیست مرتجع خودی عملاً "مدافع منافع امپریالیستها

رویزیونیزم کهن/ ۱۷

شده و چون ستون پنجم بورژوازی امپریالیست از پشت به طبقه کارگر خنجر زدند - و در اینجا نیز لنین چه قهرمانانه آنها را افشا نموده و خودتوانست به یاری سایر رفقای کمونیستش انقلاب کارگران روسیه را رهبری کرده و جنگ را به انقلاب تبدیل نماید و با پایه‌ریزی بین‌الملل کمونیستی (کمینترن) بین‌الملل دوم را به‌زباله‌دانی تاریخ بفرستد و بدین‌سان اولین کشور کارگری جهان بنا گردید - و کشور شوراها کعبه پرولتاریای جهانی گردید. از این پس دیگر رویزیونیزم کهن نیز جز بعنوان مسئله تاریخی مطرح نگردد.

## رویزیونیزم مدرن

در اینجا لازم میدانیم که اشاره‌ای کوتاه به زندگی استالین - شرایط جهانی و نیز شرایط داخلی جامعه شوروی در دوران رهبری وی نموده - زیرا معتقدیم که نکته‌های رویزیونیزم خروشچفی در جامعه شوروی یک شبه بسته نشده بلکه ناشی از یک روند نسبتاً طولانی میباشد که اشتباهات استالین نیز در رشد رویزیونیزم خروشچفی بی‌تأثیر نبوده‌است. استالین یکی از رهبران انقلاب اکتبر و یک مارکسیست - لنینیست بزرگ است او نمونه یک انقلابی صادق و یک مبارز محکم و سرسخت است که در میان مبارزات توده‌ها آبدیده شده‌است او در یک خانواده کارگری - دهقانی بدنی آمده (۱۸۷۹) پدرش ابتدا یک کفشدوز و سپس کارگر کارخانه کفافی بود. استالین را از آغاز به دبستان علوم دینی و سپس به دبیرستان علوم دینی فرستادند. اعتراض نسبت به مدرسه علوم دینی نخستین سنگ بنای شخصیت انقلابی استالین بود. او در پانزده سالگی به مارکسیسم گروید و چنانچه خود او در این باره میگوید: "از سن پانزده سالگی یعنی از همان هنگامی که با گروههای مخفی مارکسیستهای روس که در آن موقع در ماوراء قفقاز زندگی میکردند ارتباط پیدا کردم داخل جنبش انقلابی شدم این گروهها در من تأثیر عمیق داشتند و طعم ادبیات مخفی مارکسیستی را به من چشاندند." (۱۰) در ۱۸ سالگی وی در راس محفلهای مارکسیست دبیرستان علوم دینی قرار گرفت و در ۱۹ سالگی

رویزونیسم مدرن / ۱۹

بموجب نوسیال دموکرات روسیه در تغلیس پیوست. او برخلاف بسیاری از رهبران انقلاب اکتبر هرگز راهی مهاجرت نشد و همواره در داخل جامعه مبارزه کرد خود او در این باره میگوید: " من سال ۱۸۸۹ را بیاد میآورم هنگامیکه برای اولین بار محفلی از کارگران تعمیرگاههای راه آهن را به من واگذار نمودند. اینجا در محیط این رفقا برای اولین بار تمعید جنگ انقلابی دیدم کارگران تغلیس اولین معلمین من بودند. " (۱۱) وی در سال ۱۹۱۲ بنا به پیشنهاد لنین به ریاست دفتر کمیته مرکزی روسیه انتخاب شد و مدیریت روزنامه پرودا در پترزبورگ را عهده دار شد. و بصورت یکی از رهبران حزب درآمد. از سال ۱۹۰۲ تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بصورت مخفی زندگی میکرد و صرفاً یک انقلابی حرفه ای بود. در این مدت هفت بار بازداشت شد و شش بار به سبیری تبعید شد که پنج بارش را از زندان گریخت. شخصیت و اندیشه انقلابی استالین همواره مورد توجه لنین بود و بنا به پیشنهاد لنین کنفرانس حزب سوسیال دموکرات روسیه در پراگ او را غیایا به عضویت کمیته مرکزی حزب و ریاست دفتر کمیته مرکزی حزب انتخاب کرد. او همواره به خط مشی لنین در داخل حزب وفادار بود و به فرآیندهای دیگر هرگز گرایشی نداشت استالین در زمان لنین به دبیر کلی حزب کمونیست شوروی انتخاب شد و از سال ۱۹۱۷ تا هنگام مرگ لنین همواره مهمترین وظایف حزبی و دولتی اتحاد شوروی را عهده دار بود. پس از مرگ لنین نیز بزرگترین ادامه دهنده راه او و بزرگترین سازنده سوسیالیسم بود. در زمان استالین اقتصاد شهری (صنعت و بازرگانی و امور مالی) از دست بورژوازی بکلی خارج شد و کاملاً پرولتریزه شد. در اقتصاد روستایی کولاکها عموماً نابود شدند. تولید مستقل بکلی از بین رفت و اقتصاد اشتراکی (کلخوز) و مالکیت تمام خلقی (سولخوز) و غیره جای آنها گرفت. در زمینه سیاسی وایدئولوژیک استالین به نبرد سختی با انحرافات چپ و راست بورژوایی پرداخت و در این نبرد اگر چه حد اعلاي خشونت را بکاربرد و پیروزیهای بزرگی بدست آورد ولی سرانجام سالها پس از مرگش از آنان شکست خورد. و انحرافات بورژوایی

۲۰ / پیرامون رویزیونیسم

(رویزیونیسم جدید) که توسط نیکیتا خروشچف نمایندگی میشد به مرحله توانست مشی پرولتری استالین را از صحنه سیاسی جامعه شوروی کنار بزند. پیروزی بزرگ پرولتاریا شوروی بر فاشیسم هیتلری یکی دیگر از افتخارات پرولتاریای شوروی در زمان رهبری استالین است. استالین توانست به نحو شایسته ای از تضاد امپریالیسم جهانی استفاده کرده و فاشیسم هیتلری را درهم کوبیده و توانست با استفاده از این تضادها به انقلاب کشورهای اروپای شرقی خدمت شایسته ای کند. استالین تبلور پرولتاریای شوروی در عصر خویش بود. او هر چند اشتباهات اجتناب ناپذیری مرتکب شد که به نوبه خود به آنها خواهیم پرداخت - ولی استالین به حق ادامه دهنده راستین راه لنین و مدافع واقعی منافع پرولتاریای شوروی و نیز پرولتاریای سایر کشورهای جهان بود. او یک بلشویک شجاع و مصمم بود که کشته لنین را پرورش داد. و ساختمان سوسیالیسم را در شوروی پایه ریزی نمود. استالین پرولتاریای شوروی را به نحو ارزنده ای در جهت صنعتی کردن کشور رهبری نمود. و در این وظیفه خطیر و نیز سایر وظایف انقلابی - بحق که مرد پولادین پرولتاریا سرافراز بیرون آمد. او در ایام رهبری خود در عرصه ایدئولوژیک نبردی سخت با منحرفان و سخنگویان بورژوایی و خرده بورژوایی براه انداخت. ولی افسوس که بنا به علل مختلف که به ذکر آنها خواهیم پرداخت سرانجام حریفان پس از مرگ استالین توانستند او را شکست دهند. و نخستین کشور کارگران - نخستین کشور خردسال - شوروی - پرولتاریای شوروی در حیزت قهرمانانه در سوسیالیسم گام برداشتند. راه به انحراف کشیده شد و دمار و خسته خرابکار خروشچف با تکیه بر مشی رویزیونیستی خود نه تنها به پرولتاریای شوروی بلکه به پرولتاریای جهانی خیانتی فراموش نشدنی کرده و کوشیدند که استالین را فردی دیکتاتور و مستبد جلوه داده که دموکراسی را به نابودی کشانده و به آرمان لنین خیانت ورزیده است. ولی از آنجا که تاریخ بهترین قضاوت را میکند با همه تلاشهای مذبحخانه این رویزیونیستهای خائن در آخر آنانکه به زباله دانی تاریخ سپرده شدند "خروشچف" بود و همپالکیهایش. حال به شرایط داخلی شوروی و نیز

شرایط بین‌المللی و همچنین موضع امپریالیسم جهانی در قبال کشور سوسیالیستی شوروی از سال ۱۹۱۷ تا مرگ استالین مختصراً اشاره نموده — زیرا که معتقدیم رویزیونیسم خروشچفی ریشه در خلاء نداشته بلکه ناشی از واقعیت‌های اقتصادی — اجتماعی جامعه شوروی و نیز ناشی از شرایط جهانی و همچنین عمل کرد نیروهای امپریالیستی در ارتباط با کشور شوراهای می باشد. اتحاد شوروی نزدیک به سی سال در محاصره کامل کشورهای امپریالیستی قرار داشت. برنامه تجاوزکارانه امپریالیستها برای واژگون ساختن نخستین دولت کارگری جهان در دوره ۱۹۴۵ — ۱۹۱۷ هر چند به شکست انجامید و لیکن برای خلق شوروی و برای حزب کمونیست شوروی به قیمت بسیار گرانی تمام شد. تجاوز جنایتکارانه فاشیستی که نزدیک به بیست میلیون نفر قربانی از خلقهای شوروی گرفت — نمونه برجسته نژادهایی است که خلقهای شوروی برای ساختن سوسیالیسم تحمل کردند. از سوی دیگر امپراطوری تزاری میراث وحشتناکی از عقب ماندگی صنعتی و اقتصادی برای کارگران شوروی برجای گذاشته بود. به هنگام پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه فقط ۱۳٪ کل جمعیت آن کشور را طبقه کارگر تشکیل میداد. صنعت تقریباً در بخش اعظم خاک روسیه وجود نداشت. در بسیاری از مناطق آسیایی روسیه حتی مناسبات ماقبل فئودالی تسلط داشت. به این حقایق این نکته را اضافه کنیم که در طول جنگ داخلی نزدیک به دویست میلیون نفر از کارگران و دهقانان تهدیدست شوروی ضربه سختی خوردند. در تمام دوران ساختمان سوسیالیسم و برنامه‌ریزیهای سوسیالیستی — اتحاد شوروی نه تنها از خارج نتوانست کمکهای فنی و اقتصادی دریافت کند بلکه شدیداً زیر فشار سیاسی و نظامی امپریالیستها قرار گرفت و مجبور شد برای حفظ دست‌آوردهای انقلابی — صنایع نظامی خود را برای آینده تاریکی که با ظهور فاشیسم در اروپا قابل پیش‌بینی بود آماده کند. وجود قشرهای عظیم دهقانی در سراسر روسیه استقرار سوسیالیسم را در شوروی با مشکلاتی مواجه ساخت. قشرهای کولاک عملاً "از بدترین انواع ارتجاع حمایت میکردند و وجود این افسار در پشت جنبه — موجودیت رژیم سوسیالیستی را در صورت

یک تعرض امپریالیستی مورد سؤال قرار میداد. در مقابل چنین خطری دولت شوروی مجبور بود اولاً "بازده تولید گسترده را در اقتصاد شوروی سرعت بدهد و آهنگ انباشت سوسیالیستی را افزایش دهد. باین منظور میبایست در حلقه اول از اقتصاد روستایی شوروی که قسمت اعظم اقتصاد آن کشور را تشکیل میداد تغذیه کند و تا می‌تواند صنایع پایه برای اقتصاد سوسیالیستی ایجاد نماید. چون بدون چنین صنایعی امکان پیشرفت جهش‌آسا حتی برای کشاورزی وجود نداشت و شوروی نمیتوانست در میان دنیای دشمن کام — اقتصاد خود بسنده سوسیالیستی را برپا کند. ثانیاً "اگر اقتصاد کالایی خرد به سرعت نمیتوانست به اقتصاد سوسیالیستی و یا لاقلاً به اقتصاد تعاونی تبدیل شود امکان برنامه‌ریزی سوسیالیستی در سرزمینهای شوروی از بین میرفت. همانطور که دلنشین گفته بود روسیه خرده‌بورژوازی کشور جهان بود و طبیعتاً است که اقتصاد سوسیالیستی در این چنین کشوری به آسانی نمیتوانست حفظ شود مخصوصاً "اگر در رابطه با این اقشار خرده‌بورژوازی وسیع به مماشات رفتار میشد. ثالثاً "خطر سیاسی کولاکها را میبایست از بین برد. چون همانطور که در بالا اشاره شد این گروههای اجتماعی از بدترین انواع ارتجاع حمایت میکردند. هم‌این ملاحظات — دولت شوروی را وادار کرد که برای سوسیالیزه کردن اقتصاد شتاب به خرج دهد و طبیعتاً "چنین شتابی نمیتوانست انعکاس نامطلوبی در میان اقشار میانی نداشته اند. واقعیت این است که در دوره بعد از جنگ داخلی — امپریالیسم جهانی از طریق جنبه داخلی در بر زمین شوراهای عمل میکرد و پروولتاریا حتی به‌آگراه هم شده — مجبور بود در این جنبه به مبارزه‌ای ناخواسته و تا اندازه‌ای زود رس دست بزند. بعلاوه طبیعی است که برای ساختن جامعه‌ای نو — آنهم در شرایط یاد شده — بناچار انگیزه به تخصص و متخصصین جنبه حیاتی پیدا میکرد. میبایست از طریق تشویق و ارتقای محرکهای مادی به تربیت کارشناسان پرداخت و این کارشناسان در تمام این دوره واقعاً "حکم کیمیا را داشتند هنوز برنامه پنج ساله سه‌گانه اول به اتمام نرسیده بود که جنگ حمایتکارانه امپریالیسم به دست نازیهای

آلمان سرزمین شورها را به خاک و خون کشید. صدمات دوران جنگ - که شاید در دوران زندگی بشر اگر نه بی سابقه - کم سابقه بود. در دوران سخت بازسازی بعد از جنگ - بازهم فشارهای زیادی بر جامعه شوروی و اقتصاد آن وارد شد. در این دوره در عین حال یک سلسله اشتباهات نیز از طرف استالین صورت پذیرفت که در اینجا تا آنجا که در حوصله این مقاله است به ارزیابی آنها میپردازیم.

میدانیم که توده‌ها تاریخ سازند و بازوی توانای توده‌هاست که چرخهای تاریخ را به حرکت درمیآورد - لذا در جریان مبارزات اجتماعی نیز باید به این ستون پرتوان تکیه کرد زیرا که در قانونمندیهای اجتماعی فردعامل تعیین کننده نبوده و خود در خدمت ضرورت‌های اجتماعی و زمینی می‌باشد. استالین در دوران رهبری خود با انحرافات ایدئولوژیک موجود بیرحمانه به بیکار پرداخت و به پیروزیهای درخشانی در این زمینه نائل آمد ولی نباید اشتباهات وی را نیز در همین زمینه مورد اغماض قرار داد. استالین فکر میکرد پس از شکست بورژوازی در صحنه اقتصادی امکان رشد بورژوازی و خرده بورژوازی از بین رفته است و امکان رشد مجدد آنها نیست به همین دلیل وی با منحرفینی چون کامانوف، زینوویف، بوخارین، تروتسکی و... برخوردی طبقاتی ننموده و آنها را جاسوسهای امپریالیسم میدانست. در واقع استالین نمیدانست که در این پیکار نیروهای مترقی متضادی شرکت دارند. بلکه او این پیکار را بصورت جنگی تن به تن درآورده بود. او با این استنباط خود دومین اشتباه را مرتکب شد. بدین معنی که استالین نه با تکیه بر خلق شوروی بلکه با تکیه بر بوروکراسی حزبی به جنگ با منحرفان پرداخت. استالین با این عمل خود توده‌ها را از صحنه سیاست و پراتیک مبارزاتی کنار مینهاد. استالین در این مبارزه به بسیج توده‌ها نمیپرداخت بلکه بیشتر به بوروکراسی متوسل میشد. مثلاً "چند نفر از منحرفان حزب که در شمار رهبران درجه اول حزب بودند یعنی کامانوف، زینوویف و بوخارین را که از حزب اخراج شده بودند به دادگاه سپرده و دادگاه آنها را محکوم به اعدام ساخت. البته این افراد مرتکب جنایت شده

بودند و همانطور که خودشان پس از اثبات ماجرا اعتراف کردند در ماجرای قتل "کایرف" کمونیست برجسته شوروی دست داشتند. این گونه افراد در درجه اول می‌بایست از نظر سیاسی می‌مردند. مثلاً "زینوویف" کسی بود که با لنین کتاب مشترک نوشته بود و چنین شخصی را فقط با یک اعدام ساده نمیتوان کشت. اینان می‌بایست عمیقاً افشاء میشدند و برای مبارزه با آنها توده‌ها را می‌بایستی وسیعاً بسیج کرد. این امر از نظر تاریخی دارای اهمیت زیاد است. توده‌ها در طی یک مبارزه ضد "زینوویف" در واقع یک مرحله تکاملی را می‌گذراندند. اگر هم فرض کنیم که قتل "کایرف" یک عمل صرفاً جنایی است و دار و دسته یاد شده هیچ توجیه سیاسی برای آن نداشته - باز این مسئله مطرح است که اینان قبل از قتل کایرف باندازه کافی انحرافشان آشکار گشته بود و باندازه کافی خیانت کرده بودند. بارها حزب به آنها اخطار کرده بود و بارها توبه کرده بودند حتی آنها سالها قبل از کایرف از حزب اخراج شده بودند - البته تبلیغات زیادی علیه آنها شده بود - ولی هرگز یک مبارزه وسیع توده‌ای بر علیه افکار آنها انجام نگرفته بود و مردم در مبارزه با انحرافات فکری آنها وسیعاً شرکت نداشتند و در نتیجه کارگرساده شوروی نمیدانست که بوخارین چه میگوید و زینوویف چه افکاری دارد و انحراف ایدئولوژیک آنها از کجا سرچشمه میگیرد. استالین بوروکراسی را جانشین توده‌ها کرده بود - حال آنکه بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی خود یکی از سرچشمه‌های بورژوازی و خرده بورژوازی است. بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی طبق وصیت لنین کبیر باید تحت نظارت و نیز پاسخگویی توده‌ها باشد و نمیتوان در یک مبارزه درون خلقی به آن اتکاء اساسی داشت. با همه این اشکالات استالین در تاریخ پرولتاریای جهان چون ستاره‌ای سرخ جاودانه میدرخشد و "خروشچف" و شرکایش در خاطره‌ها نخواهند ماند - جز به ننگ و بدنامی. استالین این بلشویک کبیر فرزند راستین پرولتاریای شوروی در سال ۱۹۵۳ دیده برهم نهاد و پرولتاریای جهانی مرد پولادین خود را از دست داد. استالین درهم کوبنده کولاکها و درهم کوبنده بورژوازی - درهم کوبنده

فاشیسم هیتلری توانست مبارزات پرولتاریای شوروی را در کلیه مراحل قهرمانانه رهبری کند .

شرایط داخلی - بین‌المللی و نیز سیاستهای استالین که هرچند عمدتاً بیانگر منافع پرولتاریای شوروی بود ولی حاوی نارسائیهایی نیز بود زمینه‌های مادی قدرت‌گیری لایه‌ای از تکنوکراتها و کادرهای متخصص در جامعه شوروی را فراهم آورد . خروشچف نماینده سیاسی این لایه بود . در نتیجه شرایط فوق‌الذکر لایه‌های مذکور توانستند بیش از حد مجاز وزن پیدا کرده و به‌اهرمهایی در دولت شوروی و همچنین در نهادهای اقتصادی اجتماعی جامعه - بویژه در حزب کمونیست دست یابند - و خط مشی پرولتری دولت شوروی و حزب کمونیست را دچار اختلال نموده و در صحنه جهانی ضرباتی مهلک بر پیکر جنبش کمونیستی بین‌المللی وارد آوردند .

## تزه‌های رویزیونیستی خروشچف

در اینجا به زندگی و روند فعالیت‌های حزبی خروشچف نمی‌پردازیم . فقط قصدمان این است که نشان دهیم خروشچف (بعنوان نماینده یک جریان) با ارائه تزه‌های رویزیونیستی خود چه خیانتی به پرولتاریای جهانی کرده‌است . در اینجا نیز کوشیده‌ایم که با مقایسه تزه‌های خروشچف با آثار کلاسیک مارکسیست - لنینیستی نشان دهیم که خروشچف درست‌همان حرفه‌هایی را می‌زد که اسلاف کهنش برنشتاین و کائوتسکی مرتد . می‌خواهیم نشان دهیم که رویریونیزم به‌هر شکل و سیمایی که باشد رسالتی جز مبارزه علیه پرولتاریا و درهم کوبیدن جنبش کمونیستی از درون ندارد .

خروشچف در که‌گرد نیست و دوم حزب کمونیست شوروی آشکارا برچم مبارزه علیه دیکتاتوری پرولتاریا را برافراشت و "دولت تمام‌خلقی" را جانشین آن نمود . در برنامه حزب کمونیست شوروی گفته شده: "دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت خود را از دست داده‌است . " کسانی که از مارکسیسم - لنینیسم اندکی سردر می‌آورند میدانند که دولت‌مفهومی طبقاتی دارد . لنین می‌گفت: "وجود انحصار از طبقه مخصوص که حاکمیت در دست آنان متمرکز شده‌است نشانه دولت‌مباشده" (۱۲)

دولت وسیله و آلت مبارزه طبقاتی حاکمان - ارگان حاکمیت یک طبقه بر طبقه دیگر میباشد . هر دو نوعی - دیکتاتوری طبقه یا طبقات معینی میباشد .

دولت تازمانی که موجود است نمیتواند - فوق طبقات و عموم خلقی باشد . پرولتاریا و حزب سیاسی آن هیچ‌گاه نقطه‌نظرهای خود را پنهان نمیکنند و علنا " اعلام مینمایند که انقلاب پرولتری سوسیالیستی برای واژگون ساختن سلطه بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا انجام میشود .

پرولتاریا و حزب سیاسی آن پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی باید مصرا نه و متمادی وظیفه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا را عملی سازد . برای الغای طبقات و اختلاف طبقاتی زوال وافول دولت بکوشد . خروشچف الغای دیکتاتوری پرولتاریا را در شوروی اعلام نمود و نظریه باصطلاح " دولت عموم خلقی " را مطرح ساخت . خود این واقعه گواه بر تبدیل آموزش مارکسیسم - لنینیسم درباره دولت بوسیله خروشچف به دورغ‌بافی بورژوازی میباشد . پس از آنکه حکم پوچ و بی‌معنای دولت تمام خلقی خروشچف از طرف مارکسیست - لنینیستها مورد انتقاد قرار گرفت - دارو دسته رویزیونیستی خروشچف شتابزده به تبرئه‌جویی خود برخاسته و بیهوده تلاش نمودند که برای این حکم پایه باصطلاح نظری بیابند . این دار و دسته خواستند چنین وانمود کنند که گویا مارکس و لنین تحت مفهوم مرحله تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا فقط مرحله گذار از سرمایه‌داری به مرحله اول - نه به مرحله عالی کمونیست را در نظر میگرفتند . این دار و دسته خائن همچنین اعلام مینمایند که گویا " دیکتاتوری پرولتاریا قبل از زوال دولت خود را از دست میدهد . " (۱۳) از این چنین برمی‌آید - پس از پایان دیکتاتوری پرولتاریا یک مرحله باصطلاح عموم خلقی نیز موجود است . این یک سفسطه شاخدار و بی‌شرمانه است . مارکس در کتاب " انتقاد از برنامه گوتا " حکم مشهور خود را درباره آنکه دیکتاتوری پرولتاریا دولت مرحله گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم میباشد مطرح ساخت . لنین این حکم مارکس را دقیقاً تشریح نمود .

لنین میگوید : " مارکس در انتقاد از برنامه گوتا (۱۴) نوشته است که بین جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیزم مرحله تبدیل اول به دومی راه انقلاب دارد . . . و مرحله گذار سیاسی که دولت آن بجز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا

نمیتواند باشد با آن منطبق است . تا کنون این حقیقت برای سوسیالیستها غیرقابل مباحثه بوده است و اعتراف به لزوم وجود دولت تا رشد و نمو پیروزمندان سوسیالیزم و کمونیزم کامل جزو این حقیقت است . " (۱۵)

لنین همچنین میگوید : ماهیت آموزش مارکس درباره دولت تنها برای کسی قابل درک است که این موضوع را بفهمد که دیکتاتوری یک طبقه تنها برای هر جامعه طبقاتی بطور کلی - نه تنها برای پرولتاریا که بورژوازی را واژگون ساخته است بلکه همچنین برای تمام دوره تاریخی که سرمایه‌داری را از جامعه بدون طبقات یعنی از کمونیزم جدا میکند نیز ضروری میباشد . " (۱۶) روشن است که مارکس و لنین وقتی از دولت مرحله گذار بحث مینمودند تنها دیکتاتوری پرولتاریا را مدنظر داشتند نه چیز دیگری را . دیکتاتوری پرولتاریا شکل دولت در مرحله گذار از سرمایه‌داری به دوره عالی کمونیزم یعنی آخرین شکل دولت در تاریخ بشر است . نابودی دیکتاتوری پرولتاریا در عین حال نابودی دولت نیز میباشد .

لنین میگوید : " مارکس از تمام تاریخ سوسیالیزم و مبارزه سیاسی نتیجه گرفت که دولت میباید از میان برود . شکل گذار به نابودی آن (گذار از دولت به نبودن دولت) پرولتاریائی است که به صورت طبقه حاکم متشکل شده است . " (۱۷)

مارکس میگوید : " این سوسیالیزم اعلام انقلاب مداوم است - دیکتاتوری طبقه پرولتاریا است و به مثابه پله‌ای ضروری برای گذار به سوی محو اختلافات طبقاتی بطور کلی - محو کلیه روابط تولیدی که این اختلافات بر روی آنها پایه میگردد - محو کلیه روابط اجتماعی متناسب با این روابط تولید و دگرگونی همه افکاری که از این روابط اجتماعی برمیخیزند . " (۱۸) و درجائی دیگر نیز مارکس تاکید بر آن دارد که : " هنگامی که شرایط موجود ستمگری از طریق انتقال کلیه وسایل کار به تولیدکنندگان از میان رفت و هر فردی که به کار تواناست مجبور شد برای گذران زندگی خود کار کند . آنگاه یگانه پایه سلطه و ستمگری طبقاتی نیز فرو خواهد ریخت اما پیش از آنکه چنین تحولی به وقوع پیوندد دیکتاتوری

پرولتاریا ضروری است (تاکید ازماست) و نخستین شرط آن ارتش پرولتاریا است. (۱۹)

لنین نیز در این رابطه تاکید فراوان دارد که: "کسی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوائی و سیاست بورژوائی خارج نشده باشد. محدود ساختن مارکسیسم با آموزش مربوط به مبارزه طبقات به معنای آن است که از سرتوئه آن زدود شود - مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد - مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد و وجه تمایز کاملاً عمیق بین یک خرده بورژوای عادی (و همچنین بورژوازی بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است. با این سنگ محک است که باید چگونگی درک واقعی و قبول مارکسیزم را آزمود." (۲۰)

باتوجه به مطالب فوق ماهیت تز رویزیونیستی "دولت تمام خلقی" خروشچف معنایی جزتهی ساختن مارکسیسم - لنینیسم از جوهر انقلابی خود ندارد. درکنگه ۲۲ حزب کمونیست شوروی خروشچف پرچم دیگری نیز برافراشت که سایه شوم آن برای جنبش کمونیستی همانقدر زیان‌آور بود که پرچم دولت عموم خلقیش. خروشچف باتز دوم خود حزب کمونیست شوروی را از جوهر پرولتری خود تهی ساخت. وی حزب تمام خلقی را جایگزین حزب پرولتری کرده و باین ترتیب درخیاقت به پرولتاریا سنگ تمام گذاشت. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته میشود: "در نتیجه پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی حزب پرولتری مبدل شده و به صورت حزب تمام خلقی درآمده است. "واقعا" که بی‌معنا و خنده‌آور است الفبای مارکسیسم - لنینیسم میآموزد که حزب سیاسی همانند دولت آلت مبارزه طبقاتی است. همه احزاب سیاسی جنبه طبقاتی دارند. حزب یک نقطه متمرکز و نمودار خصوصیت طبقاتی است. احزاب غیرطبقاتی و یا مافوق طبقات اصولاً موجود نبوده و حزب تمام خلقی نیز که نماینده منافع طبقات معینی نباشد هیچ‌گاه

۳۰ / پیرامون رویزیونیسم وجود نداشته است.

حزب پرولتری نماینده منافع پرولتاریا و مظهر اراده او است. حزب بورژوائی منافع طبقه سرمایه‌دار را در نظر داشته و کاری به مسائل - منافع و مصالح کارگران ندارد بلکه با کارگران در دشمنی آشتی‌ناپذیر نیز میباید. لذا حزب تمام خلقی رازه من درآوردی بود که هدفی جز خالی کردن مارکسیسم - لنینیسم از جوهر انقلابی آن نداشت و به هر چیزی شبیه بود جز اندیشه‌های مارکسیستی - لنینیستی درباره حزب.

لنین میگوید: "دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از یک مبارزه سخت خونین و بی‌خون - قهری و صلح‌آمیز - جنگی اقتصادی - تربیتی و اداری بر ضد نیروها و سنن جامعه کهنه. نیروی عادت ملیونها و دهها میلیون نفر دهشتناکترین نیروهاست. بدون حزب آهنینی که در مبارزه آبدیده شده باشد - بدون حزبی که از اعتماد تمام عناصر پاک دامن طبقه خود برخوردار باشد. بدون حزبی که بتواند همواره مراقب روحیات توده‌ها باشد و در آن تاثیر نماید - انجام موفقیت‌آمیز چنین مبارزه‌ای محال است. غلبه بر میلیونها خرده مالک و صاحب کار کوچک غیرممکن است. اینها با عملیات زوزمره خود همان نتایجی را بارمی‌آورند که بورژوازی بدان نیازمند است و آنرا (بورژوازی را) احیا مینماید. هرکس ولو اندکی اثر انضباط آهنین حزب پرولتاریا را تضعیف نماید (بویژه در دوران دیکتاتوری پرولتاریا) عملاً علیه پرولتاریا به بورژوازی کمک میکند." (۲۱) "کلیه تاکیده‌ها از ماست."

درارتباط با مسئله بالا لنین میگوید: "اعضای متظاهر حزب مفت هم بدرد ما نمیخورد.

یگانه حزب دولتی جهان که در بند افزایش کمیت خود نبوده - بلکه در فکر بهبود کیفیت آنان و تصفیه حزب از انگل شدگان است - حزب ما - حزب طبقه کارگر انقلابی است.

ما بارها نامنویسی اعضای حزب را تجدید نموده‌ایم تا این (انگل شدگان) را از آن بیرون بریزیم و تنها افراد آگاه و صادقانه وفادار نسبت به



کمونیسم را در حزب باقی گذاریم .

ما هم از بسیج برای جبهه و هم از جنبه‌های کمونیستی استفاده کردیم تا حزب را از وجود کسانی که می‌خواهند فقط از فواید ناشی از موقعیت اعضای حزب دولتی (مستفیض گردند) و نمی‌خواهند مشقات کار فداکارانه بمنفع کمونیسم را متحمل شوند - تصفیه نمائیم . (۲۲) "کلیه تاکیده‌ها از ماست ."

خروشچف بدینسان با ارائه تز انحرافی "حزب تمام خلقی" به حق که از اسلاف کهنش جلو زده‌است . خیانت‌های خروشچف به‌همینجا خاتمه نیابد اوبا ارائه‌تزه‌های انحرافی دیگری مانند گذار مسالمت‌آمیز - سابقه‌مسالمت‌آمیز و تحریف تز انقلابی همزیستی مسالمت‌آمیز درصد بود که طبقه پرولتاریا را در کلیه سنگرها خلع سلاح نماید .

خروشچف بشیوه شایدانه تزه‌مزیستی مسالمت‌آمیز لنین را از محتوا تهی ساخته و عملاً "به‌منافع پرولتاریا خیانت ورزید . وی این‌تز انقلابی لنین را به‌وسیله‌ای برای به‌انحراف کشاندن جنبش کمونیستی و وارونه نشان دادن چهره واقعی امپریالیسم مبدل ساخت .

لنین در پیش‌نویس برنامه حزب برای هفتمین کنگره حزب بلشویک می‌گوید: "حمایت از جنبش‌های انقلابی پرولتاریای سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته و پشتیبانی از جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی در تمام کشورها بطور اعم و در کشورهای مستعمره و وابسته بطور اخص مضمون اصلی سیاست بین - المللی حزب ماست . " رویزیونیست‌های خروشچفی با تحریف سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز سعی در تخریب مارکسیسم - لنینیسم و جا زدن گذار مسالمت‌آمیزند .

اساس تز همزیستی مسالمت‌آمیز لنین برپایه تحلیل او از عصر امپریالیسم قرار دارد . او معتقد بود که در عصر امپریالیسم رشد همه‌کشورها موزون نبوده بلکه اشکال تولید ماقبل سرمایه‌داری نیز باقی خواهد ماند . لنین در سال ۱۹۱۴ به‌این نتیجه رسید که: "سوسیالیسم نمیتواند هم‌زمان در کلیه کشورها پیروز شود - بلکه نخست در یک کشور و با چند کشور به پیروزی خواهد

رسید و سایر کشورها هنوز برای مدتی همچنان در نظام سرمایه‌داری یا پیش‌از سرمایه‌داری خواهند ماند ."

به‌خوبی مشاهده میشود جوهر تز همزیستی مسالمت‌آمیز لنین جوهر انقلابی بود و هدفی جز حفاظت از منافع پرولتاریا نداشته‌است ولی خروشچف با تحریف این‌تز انقلابی و تبدیل آن به‌آشتی با امپریالیسم عملاً "به‌منافع پرولتاریا خیانت ورزیده‌است .

و اما دست‌گل دیگر آقای خروشچف یعنی گذار مسالمت‌آمیز خروشچف در سخنرانی در جلسه عمومی سازمان‌های حزب مدارس عالی شوروی ادعا میکند: " برای طبقه کارگر احراز اکثریت در مجلس و تبدیل آن به‌یک سازمان قدرتمند توده‌ای به‌معنای درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراسی بورژوازی و تشکیل یک دولت پرولتری نوین توده‌ای در شکل پارلمانی‌است ."

واقعا " که خروشچف حتی الفبای مارکسیسم - لنینیسم را هم تحریف نمود .

لنین می‌گوید: " بدون جنگ طبقاتی هیچ انقلاب بزرگی در تاریخ صورت نگرفته و بدون آن هیچ مارکسیست واقعی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را نمیتواند تصور نماید . " (۲۳) کلیه تاکیده‌ها از ماست .

مارکس می‌گوید: " تا وقتی بورژوازی انگلستان انحصار حق رای دارد همیشه حاضر به‌قبول تصمیم اکثریت خواهد بود ولی باور کنید اگر آنها در مسائل مهمی که برایشان اهمیت حیاتی دارد - در اقلیت قرار گیرند - ما خود را در مقابل یک جنگ جدید برده‌داران خواهیم دید . " (۲۴)

لنین در کتاب دولت انقلاب می‌گوید:

" بنا به‌گفته‌انگلس دولت بورژوازی زوال نمی‌یابد بلکه به‌دست پرولتاریا ضمن انقلاب نابود میگردد . آنچه پس از این انقلاب زوال مییابد دولت پرولتاریا یا نیمه دولت است . . . دولت بورژوازی را فقط انقلاب میتواند نابود سازد . " (۲۵) تاکید از ماست .

بیش از این پیرامون انحرافات خروشچف و دار و دست‌اش سخنی نگفته

زیرا به قول مشهور حدیث مفصل از همین مجمل خوانده میشود .

سقوط خروشچف پیروزی بزرگی برای مارکسیسم - لنینیسم بود ولی این هرگز به معنای محو و نابودی خروشچف‌یسم و یا پایان مبارزه علیه آن نیست . باند برژنف راه دیگری جز عزل خروشچف از مقامش نداشته ولی در عوض آنان رویزیونیسم خروشچف را تمام و کمال بارت بردند .

آنها بارها اعلام کردند که مشی تعیین شده در بیست و دومین کنگره حزب کمونیست شوروی که در برنامه حزب نیز گنجانده شده است "یگانه‌مشی تغییرناپذیر سیاست داخلی و خارجی آنان بوده و خواهد بود." (۲۶)

کلیه عملکردهای رهبری حزب کمونیست شوروی پس از خروشچف نشان میدهد که آنها در واقع پا جای پای خروشچف گذارده و رویزیونیسم خروشچفی را بدون خروشچف اجرا میکنند لذا ما نیز به تحلیل و بررسی باند برژنف نمیپردازیم زیرا افشای همه جانبه خروشچف خود افشای ماهیت رویزیونیستی باند برژنف و شرکا میباشد - زیرا هر دو از یک قماش بوده و هر دو در یک واحد می‌کنند .

## اشکال جدید رویزیونیسم معاصر

در این مقاله به بررسی اشکال جدید رویزیونیسم (۱)

رویزیونیسم شکل واحد و بخصوصی نداشته و با اشکال مختلفه شکل است تجلی نماید ولی همه اشکال آن با سوز و گریه و کوفت‌گونی‌های فراوانی ناهلیجی و واحد و متحد کارگری میباشد . تمام اشکال رویزیونیسم در امتداد تئوری گردن‌ها زگیلیسم - لنینیسم ایدئولوژی درخشان طبقه پرولتاریا از اجوه انقلابی و روح پر خروش و ستیزنده آن هستند . تز راه رشد غیر سرمایه‌داری در سده بیستم جهان عبارتست از سوسیالیسم امپریالیسم و اروتونیسم (کمونیسم اروپایی که توسط احزاب کمونیست اروپایی از جمله حزب کمونیست فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، یونان و بلژیک نمایندگی میشود) همه و همه اشکال جدیدی از رویزیونیسم در درون جنبش کمونیستی جهان در عصر حاضر میباشد هر کدام از این اشکال ایمنی و خودمختاری قابل بررسی بوده و لازم است که جهت زدودن جنبش بین‌المللی کمونیستی از انحرافات ضد پرولتری با آنان به مبارزه بی‌امان پرداخت ولی چون بزرگی اشکال فوق‌الذکر از حوصله این مقاله خارج است به بحث پیرامون آنها نمی‌پردازیم .

۳۶ / پیرامون روزیونیسیم

(۵) کائوتسکی: تاکتیک نوین

(۶) لنین - مجموعه آثار و مقالات - دولت و انقلاب - ترجمه پورهرمان

ص ۵۲۴

(۷) تاکید از ماست.

(۸) لنین: مجموعه آثار و مقالات - دولت و انقلاب - ترجمه پورهرمان

ص ۵۲۹

(۹) لنین: مجموعه آثار و مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد ترجمه

پورهرمان ص ۶۵۸

(۱۰) استالین مصاحبه با امیل لودویگ نویسنده آلمانی در سال ۱۹۳۸ ص ۹

(۱۱) روزنامه پراودا. شماره ۱۶۱۳۶ ژوئن سال ۱۹۲۶

(۱۲) کلیات لنین: جلد یک چاپ روسی ص ۳۹۹

(۱۳) مقاله هیئت تحریریه پراودا. برنامه ساختمان کمونیسم - ۱۸ اوت

سال ۱۹۶۱

(۱۴) نقد برنامه گوتا یکی از معروفترین و مهمترین آثار مارکس به شماره میرود

این اثر بویژه در سه زمینه از اهمیت خاصی برخوردار است: از لحاظ

محتوا. نقد برنامه گوتا هم بیان موجزی از نقطه نظرهای اقتصادی و

اجتماعی و سیاسی مارکس است و هم حاوی نظرات او در مورد شکل جامعه

آینده و روابط اجتماعی از لحاظ سیک و بالاخره از لحاظ تاریخی کتاب

مذکور از اهمیت شایسته‌ای برخوردار است. مارکس در این کتاب

نظریه‌های لاسال را مورد بررسی قرار داده و نادرستی‌های آن را برملا

ساخته است (نقل از مقدمه نقد برنامه گوتا - ترجمه فارسی ع. م.).

(۱۵) لنین: نتیجه مباحثه درباره مسئله تعیین سرنوشت خود - کلیات

جلد ۲۲ چاپ روسی ص ۹.

(۱۶) لنین: دولت و انقلاب جلد ۲۵ چاپ روسی ص ۴۱۲

(۱۷) لنین: دولت و انقلاب.

(۱۸) کارل مارکس: مبارزه طبقاتی در فرانسه از ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۰ - مارکس

## توضیحات

(۱) مجموعه آثار و مقالات لنین - دولت و انقلاب ترجمه پورهرمان ص

۵۵۸

(۲) بین‌الملل دوم در سال ۱۸۸۹ تاسیس گردید شامل احزاب سوسیالیست

اروپایی و آمریکا و آرژانتین بوده و انگلس مدت ۶ سال رهبری آنرا

به عهده داشت. بعد از مرگ انگلس اپورتونیستها رهبری آن را به عهده

گرفتند و باعث نفوذ اندیشه‌های بورژوایی در جنبش‌کاری شدند.

در سال ۱۹۱۴ آشکارا به سرایش مواضع بورژوایی کشورهای خود

در غلطید. اصول همبستگی پرولتری و انترناسیونالیسم کاری را ترک

کردند.

با پایه‌گذاری بین‌الملل کمونیستی (کمینترن) توسط لنین در سال ۱۹۱۹

بین‌الملل دوم در جنبش کمونیستی موجودیت خود را از دست داد.

(۳) لنین: مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس. چاپ شده در پراودا شماره

۵۰ مارس ۱۹۱۳

(۴) لنین. مجموعه آثار و مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد ص

۶۳۱ ترجمه پورهرمان

توضیحات / ۳۷

انگلس و لنین درباره دیکتاتوری پرولتاریا - انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران .

(۱۹) کارل مارکس - درباره هفتمین سالگرد انترناسیونال (سپتامبر ۱۸۷۱) مارکس انگلس - لنین درباره دیکتاتوری پرولتاریا - انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ص ۶ .

(۲۰) همانجا ص ۶

(۲۱) لنین - بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم - مارکس و انگلس - لنین درباره دیکتاتوری پرولتاریا - انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ص ۱۳ .

(۲۲) لنین : دولت کارگران و هفته نامه حزبی اکتبر ۱۹۱۹ - مارکس و انگلس و لنین درباره دیکتاتوری پرولتاریا - انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ص ۲۸ .

(۲۳) لنین : برنامه انقلاب پرولتری .

(۲۴) از گفتگوهای مارکس با خبرنگار روزنامه دی آورد .

(۲۵) لنین - دولت و انقلاب ص ۲۳ .

(۲۶) نطق برژنف در میتینگ مسکو ۱۹ اکتبر ۱۹۶۴